

اعتبار علم قاضی در صدور احکام کیفری در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲

دکتر الهام حیدری ✉

استادیار گروه حقوق دانشگاه شهر کرد

چکیده:

علم قاضی یکی از دلایل اثباتی در دعاوی کیفری است که در نتیجه فحص، کاوش و تحقیقات دادرس در پرونده‌های ارجاعی برای وی حاصل می‌شود. این دلیل اثباتی از گذشته تاکنون محور بسیاری از مباحث حقوقی بوده و حوزه‌ای پرسش آفرین است. با تصویب قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ و موادی از این قانون که به بحث ادله اثبات در دعاوی کیفری و بخصوص علم قاضی پرداخته است زمینه برای پاسخگویی به سؤالات اساسی که در این حوزه مطرح بوده، فراهم گشته است. بررسی مواد قانون ۱۳۹۲ نشان می‌دهد که علم و اقناع وجدان قاضی در این قانون در طول سایر ادله قرار داده شده و معیار اثبات دعاوی کیفری تلقی گشته است. این مسأله گرچه در تعزیرات دارای سابقه است ولی در حدود و قصاص از ابداعات قانونگذار کیفری تلقی می‌شود. به نحوی که قانونگذار در این جرایم عمل به ادله قانونی را مشروط به اینکه قاضی علم به خلاف آنها نداشته باشد، امکان‌پذیر دانسته است.

کلید واژه‌ها: علم قاضی، اقناع وجدان، علم حصولی، ادله اثبات دعوا، دادرسی کیفری.

۱۳۹۲/۵/۲۹

تاریخ دریافت:

۱۳۹۳/۹/۱۵

تاریخ پذیرش نهایی:

✉ پست الکترونیکی نویسنده مسئول:

e.heidary@yahoo.com

اهمیت علم قاضی به عنوان یکی از ادله اثبات دعاوی کیفری بر کسی پوشیده نیست. این دلیل اثباتی از دیر باز در فقه و حقوق اسلامی و نیز در قوانین جزایی و آیین دادرسی کیفری ما مطرح بوده است و مباحث و سؤالات متعددی را هم در حوزه نظر و هم در ورطه عمل از سوی حقوقدانان و قضات موجب گشته است. در این میان آنچه که پرداختن به این دلیل اثباتی را ضروری می‌سازد، تصویب قانون جدید مجازات اسلامی ۱۳۹۲ است که دارای نوآوری‌های متعددی در بحث ادله اثبات دعاوی کیفری به طور کلی و همین‌طور علم قاضی به عنوان یکی از مهمترین دلایل اثباتی است. در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، قانونگذار کیفری بخش پنجم از کتاب اول این قانون را به ادله اثبات در امور کیفری اختصاص داده است و پس از پرداختن به مواد عمومی در فصل اول این بخش، سایر فصل‌ها را به دلایلی همچون اقرار، شهادت و سوگند اختصاص داده است و در فصل پنجم این بخش به علم قاضی به عنوان یکی از دلایل اثباتی پرداخته است. اکنون و با لحاظ این تحول تقنینی در بحث ادله اثبات دعاوی کیفری با سؤالات متعددی مواجه می‌شویم از قبیل اینکه آیا منظور از علم قاضی در فصل پنجم قانون جدید علم شخصی است یا حصولی؟ آیا علم قاضی در طول ادله دیگر قرار می‌گیرد یا رابطه‌ای عرضی با سایر ادله دارد؟ در صورت تعارض علم قاضی با ادله شرعی، قاضی چگونه باید حکم کند؟

مسئلاً یافتن پاسخ برای سؤالات فوق و نیز سؤالات دیگری که در این حوزه مهم از دادرسی کیفری مطرح می‌شود نیازمند تحلیل و بررسی دقیق مواد قانونی مرتبط با علم قاضی در قانون جدید مجازات اسلامی است. در این مقاله ضمن ارائه تعریفی از علم قاضی و بررسی ماهیت آن، به نوآوری‌هایی که در قانون مجازات ۱۳۹۲ در حوزه این دلیل اثباتی اتفاق افتاده پرداخته شده است. در همین راستا مطالب به دو بخش اصلی تقسیم شده‌اند. در بخش اول تحت عنوان تعریف و شناسایی علم قاضی به تعریف علم قاضی و ماهیت آن در فقه اسلامی و قوانین جزایی پرداخته شده و در بخش دوم نوآوری‌های قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ در بحث علم قاضی مورد بحث قرار گرفته است.

۲. تعریف و شناسایی علم قاضی در فقه و حقوق کیفری:

تحلیل مواد قانونی مربوط به علم قاضی در قانون ۱۳۹۲ و نیز پاسخ‌گویی به سؤالات متعددی که در این حوزه و با توجه به لازم الاجرا شدن این قانون در بحث ادله اثباتی در امور کیفری و بویژه علم قاضی با آن مواجه می‌شویم، مستلزم ارائه تعریفی از علم قاضی و

نیز روشن شدن این مسأله است که مقصود از علم قاضی، علم شخصی یا حصولی و نیز علم یقینی یا عادی می باشد.

۱.۲. تعریف علم قاضی و نقش آن در امور کیفری:

علم به مفهوم دانستن و آگاهی انسان نسبت به ماهیت وقایع و پدیده‌های محیط اطراف است. از دیدگاه منطق، علم کیفیتی است که بر اثر ترکیب احساس مجرد فعلی با احساسات قبلی در ذهن آدمی ایجاد می‌شود. این کیفیت و چگونگی را ادراک یا آگاهی، یا صورت حاصل شیئی خارجی در ذهن می‌گویند که از آن به شناسایی و علم نیز تعبیر شده است (مجتبوی، ۱۳۶۶: ۱۹). بر این اساس علم یکی از حالات ذهنی و دماغی انسان است که در نتیجه سنجش و ارزیابی مجموعه قرائن، شواهد و اوضاع و احوال حاکم بر یک پدیده خارجی به دست می‌آید و در نتیجه انسان وقوع یا عدم وقوع پدیده مورد بحث را مسلم و محرز می‌داند. بنابراین علم همان قطع و یقین شخص است که در نتیجه تفکر و اندیشیدن برای او حاصل می‌شود. حرکت فکر به صورت اندیشیدن پیرامون یک موضوع خاص انسان را به نوعی باور و اعتقاد می‌رساند که این اعتقاد را تصدیق نیز می‌نامند. این اعتقاد نتیجه سنجش و ارزیابی کلیه احتمالات موجود است که نهایتاً در قالب انتخاب قوی‌ترین آنها متجلی می‌گردد. به طوری که با پیدایش این تصور و اعتقاد، سایر احتمالات مغایر با آن احتمال قوی از ذهن و ضمیر فرد بیرون می‌رود و دیگران نیز این اعتقاد را مقرون به واقع می‌دانند. آنچه مسلم است در دنیای قضاوت نیز علم از همین تعریف برخوردار است، ولی آنچه که مهم است این است که بدانیم منظور از علم قاضی چه نوع علمی است، علم عادی یا یقینی؟ و نیز علم شخصی یا علمی که از مستندات و دلایل مطروحه در پرونده کیفری برای قاضی حاصل می‌شود؟

۲.۲. علم عادی یا یقینی:

مسأله قابل تأمل در اینجا این است که می‌بایست میان علم یقینی و علم عادی قائل به تفکیک شد. مراد از علم یقینی، قطع و یقین صددرصدی است، به نحوی که هیچگونه احتمال خلافی در آن راه ندارد. به بیان دیگر هنگامی قطع و یقین حاصل می‌شود که وجود هر گونه شک در ایمان و اعتقاد شخص نسبت به عدم تحقق پدیده ای منتفی باشد (ولایی، ۱۳۸۰: ۲۷۴). حال آنکه علم عادی علمی است که عرفاً و حتی به تشخیص عقل احتمال خلاف در مورد آن وجود دارد. لیکن این احتمال خلاف به قدری ضعیف است که متعارف

مردم و خردمندان به آن اعتنا نمی‌کنند. از این رو علم عادی را اطمینان و به تعبیر حقوقدانان عرفی، اقناع وجدان قاضی نامیده‌اند.

سؤالی که در اینجا به ذهن متبادر می‌شود این است که مقصود از علم قاضی در کلام فقها و نیز در منظر قانونگذار کیفری، قطع و یقین صددرصدی بوده است و یا علم عادی؟ به نظر می‌رسد در این خصوص اختلاف نظر وجود دارد. به نحوی که دسته‌ای مقصود از علم را علم عادی و دسته دیگر علم یقینی می‌دانند. یکی از محققین در این باره چنین می‌نویسد: تا جایی که نویسنده تتبع کرده است، در این رابطه دو مکتب متضاد وجود دارد:

قائلین به علم یقینی: کسانی که به مسأله یقین و ظن و شک، از دیدگاه فلسفی نگاه می‌کنند... و اینان در مقام عمل با انبوهی از ظن روبه‌رو هستند و نمی‌توانند همه آنها را معتبر بشناسند، ناچار به دنبال قاعده‌ای می‌گردند که در پرتو آن بتوانند قسمت محدودی از ظن‌ها را معتبر بدانند و به کمک آنها کارهای روزانه جامعه را حل و فصل کنند و در این راستا پس از قرن‌ها این قاعده را تأسیس کردند که می‌گوید: هیچ ظنی اعتبار ندارد، مگر آنکه شرع به آن اعتبار داده باشد؛ و در باره یکایک آنها نص خاص وارد شده است... (نائینی، ۱۴۰۹: ۱۱۹ و ۱۲۶). نتیجه اینکه، چون از دید این مکتب، علم عادی نوعی از ظنون است، پس در نظر این مکتب، اصل این است که علم عادی اعتبار ندارد، مگر به صورت استثناء؛ یعنی در موارد خاص که نص خاص بر اعتبار آن دلالت کند.

قائلین به علم عادی: از ظاهر کلمات بزرگانی نظیر ملا محمد امین استرآبادی (در الفوائد المدنیه) و محقق نراقی (در عوائد الایام) به دست می‌آید که هر گونه علم عادی را معتبر می‌دانند و سعی شان بر این است که اسم ظن را به هر درجه‌ای از قوت که باشد، روی این نوع از علم نگذارند و از نظر اینان، اصل اعتبار علم عادی است (مهر پور، ۱۳۷۲: ۴۲ و ۴۳).

مرحوم نراقی در کتاب عوائد، قاطعانه بیان داشته است که در مسائل شریعت همین نوع علم و قطع حجت است. ایشان می‌نویسند: «علمی که در امور شرعی بدون احتیاج به دلیل و برهان دارای حجیت است، همین علم عادی است و آن علمی است که اهل عرف و اکثریت مردم توجه و التفاتی به احتمال خلاف آن ندارند و برای این احتمال خلاف در مطالب خود اعتباری قائل نمی‌باشند و در مقاصد خود به این احتمال اعتنایی ندارند (النراقی، ۱۴۱۷: ۴۳۵)»^۱.

۱. از موافقین این دیدگاه در بین فقها می‌توان به شعرانی، ابوالحسن (۱۳۷۳ هـ.ق)، المدخل الی عذب المنهل، دبیرخانه کنگره جهانی شیخ انصاری، چاپ اول، محمد امین استرآبادی در الفوائد المدنیه و نیز به صاحب قوام الفضول اشاره نمود. البته این دیدگاه در میان فقها مخالفینی دارد، برای نمونه می‌توان به شیخ

به بیان دیگر در موارد علم عادی، بر حسب عرف و عادات مردم به احتمال خلاف توجه نمی شود نه اینکه به هیچ وجه احتمال خلاف در آن راه ندارد؛ دلیل این مطلب آن است که مطلوب شارع از بندگان اطاعت، تسلیم و فرمانبرداری و انقیاد از یک طرف و دوری از نافرمانی و عصیان از طرف دیگر است و همین امر ملاک و مناط امتثال اوامر و دوری کردن از نواهی الهی، طاعت و عصیان، ثواب و عقاب، مدح و ذم می باشد و ملاک این امور (تلقی یک شخص به صفت فرمان بری یا نافرمانی) نظر عقلا و اهل عرف در قلمداد نمودن یک فرد به عنوان مطیع یا عاصی می باشد. بدیهی است مناط حکم عقلا، علم عادی است (همان).

به طور کلی علم و ظن در احکام شرعی، علم و ظن عرفی می باشد، بر این اساس اگر دو طرف حکم مساوی باشند، عرف از آن به عنوان شک و تردید نام می برد. اگر یکی از دو طرف قوی تر باشد اما تجویز خلاف و احتمال طرف دیگر مستهجن نباشد ولی غالباً مردم به این احتمال خلاف توجه نمی کنند و در امور و مقاصد خود به آن التفاتی ندارند، در این صورت طرف قوی را ظن و طرف دیگر را «وهم» می نامند. اگر یکی از دو طرف بگونه ای است که تجویز خلافش قبیح و مستهجن باشد و در عرف عقلا به آن اعتنایی نمی شود هر چند از نظر عقلی محتمل باشد، این صورت را علم می نامند و بنای عرف و عقلا در تمامی امتثال ها و مخالفت ها بر همین امر استوار می باشد (همان: ۴۳۶).

یکی از قدیمی ترین تعابیری که در مورد علم عادی به کار رفته است، عبارت «سکون نفس» است؛ شیخ طوسی در تعریف علم عادی آورده است: «العلم ما اقتضی سکون النفس» بدین معنا که علم آن است که آرامش وجدان در باورها به آدمی ببخشد. بعدها از این سکون نفس با واژه «اطمینان» یاد گردید (شیخ طوسی، بی تا: ۴۵۷).

برخی از حقوقدانان نیز هم عقیده با این نظر چنین نگاشته اند که: «روح مشترک ادله اثبات دعوی و پایه همگی آنها علم عادی است که نام اطمینان هم به خود گرفته است» (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۷: ۴۴). ایشان معتقدند که علم قاضی، مترادف با اطمینان و علم عرفی اوست و در فقه اسلامی قاضی آزاد است که با استفاده از هر دلیلی به اقناع وجدان و اطمینان دست یابد و مجبور نیست که به خاطر احتمالات ضعیف، از ظن غالب و نزدیک به یقین قطعی خود دست بکشد (جعفری لنگرودی، ۱۳۵۸: ۱۳۱-۱۴۳). استدلال این گروه از

انصاری (فرائد الصول)، ابو اسحاق شیرازی (اللمع فی اصول الفقه) و نیز مغنیه، محمدجواد (۱۴۰۴ هـ.ق.)، فقه الامام الصادق، چاپ اول، قم: نشر قدس محمدی اشاره نمود. برای توضیحات بیشتر ر.ک.: گروه پژوهشی حقوق دانشگاه علوم اسلامی رضوی (۱۳۸۶)، ادله اثبات دعاوی کیفری، چاپ سوم، صص ۲۲۵-۲۲۹، مشهد: نشر دانشگاه علوم اسلامی رضوی.

حقوقدانان نیز اغلب این است که در کلام فقها «علم» با «سکون نفس» مترادف دانسته شده است و بر این اساس معتقدند که علم قاضی در لسان فقها به معنای آرامش خاطر و قناعت وجدانی اوست و از نظر شرعی لازم نیست قاضی به آن حالت ذهنی که عقل مطلقاً احتمال خلاف نمی‌دهد، دست یابد. آنان مخصوصاً به نظر «ابن قیم حنبلی» که بینه را شامل هر دلیل اطمینان‌آوری دانسته و صراحتاً بر اعتبار اماره قضایی صحه گذارده است (یوسفیان، ۱۳۸۲: ۲۱۹)^۱ اشاره می‌نمایند. ضمناً بر این نکته تأکید می‌کنند که در فقه و حقوق که از علوم اعتباری است و با فلسفه و ریاضیات و امثال آن، فرق اساسی دارد، نمی‌توان «علم» را به معنای قطع و یقین صد در صد گرفت، زیرا حل مجهولات قضایی بیش از آن فوریت دارد که کسی حصول یقین عقلی و مطلق را ضروری تلقی کند. به همین دلیل معتقدند که فقهای اسلامی در بحث از حجیت علم قاضی، حجیت علم عادی و عرفی را در نظر داشته و بر سر چون و چرایی آن گفتگو کرده‌اند.

بدیهی است که منظور از علم، اطمینانی است که از طریق حس یا قریب به حس به دست آمده باشد، زیرا بنای عقلا این است که اگر کسی به حکم و تکلیفی اطمینان یافت و بدان عمل کرد، مورد تحسین و چنانچه طبق آن عمل نکرد مورد سرزنش و ملامت قرار بگیرد. بنابراین مقصود از علم عادی از منظر این دسته از فقها و حقوقدانان، علمی است که از راههای متعارف نظیر اقرار، شهادت شهود و امارات به دست آید، از این رو علمی که از طرق غیر عادی مانند الهام، کشف، رمل و اصطیلاب و یا از قراین و شواهد ضعیف و استنباط شخصی به دست آید حجت نیست زیرا ادله حجیت از این موارد انصراف دارد.

نگارنده پس از بررسی دقیق نظرات این دو دسته از فقها و حقوقدانان، لحاظ علم قاضی به صورت علم عرفی و نه یقینی را مرجح می‌داند. بر این اساس که هم از نظر حقوق عرفی و هم حقوق اسلامی، دادرسی بر اساس علم صددرصدی اگر عقلاً محال نباشد عادتاً محال است، ضمن اینکه ضرورت‌های مربوط به حل و فصل دعاوی مردم اقتضا می‌کند که مقصود از علم قاضی در کلام فقها را علم عرفی بدانیم. یکی از نویسندگان حقوقی در این خصوص چنین نگاشته است:

«... مصلحت مقتضی این است که به علم عادی و نفوذ آن تن در دهیم و از مطابقت این گونه علم و یقین با واقع گفتگو نکنیم. اگر این مصلحت اندیشی را نادیده بگیریم، اساساً نباید عدالت‌خانه باز کرد و بار عام داد که مردم دعاوی خود را در آنجا طرح کنند، چون در عدالت‌خانه، علم عادی حکومت می‌کند و بس. برای اینکه یقین فلسفی به قدر کافی در

۱. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: مغنیه، محمد جواد، فقه الامام الصادق، جلد ۵، صفحه ۱۲۳

دسترس انسان نیست، اگر از علم عادی چشم‌پوشند، روزانه یک پرونده هم فیصله پیدا نمی‌کند. علاوه بر این، در زندگی قضایی، کشف واقع به آن معنی که در حل مجهولات طبیعی مورد نظر است، مورد توجه نمی‌باشد؛ زیرا مجهولات در زندگی قضایی، بی‌حد و شمار است و منتظر حل مجهول ماندن، چرخ زندگی را مختل می‌کند. ناگزیر باید در علم حقوق و فن قضا راه‌های دیگری را برای حل مجهولات جستجو کرد...» (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۰: ۳۵).^۱

۳.۲. علم شخصی یا حصولی:

همچنین از گذشته‌های دور تا کنون، در خصوص علم قاضی این سوال مطرح بوده است که آیا قاضی می‌تواند در دادرسی بدون اقرار و بینه و صرفاً بر مبنای علم شخصی خود رأی دهد؟ و یا می‌بایست بنا بر دلایل مطروحه در پرونده، رأی دهد؟ به بیان دیگر، آیا دادرسی می‌بایست بر اساس ادله و شواهدی که در طی مراحل دادرسی در پرونده امر مطرح می‌گردد، حکم کند؟ و یا می‌تواند بر اساس علمی که پیش از دادرسی به آن موضوع داشته رأی خود را صادر کند؟ به عنوان مثال اگر قاضی پیش از طرح دعوا، شاهد واقعه‌ای بوده و به بزهکاری کسی علم پیدا کرده است، می‌تواند به استناد همان مشاهده خود حکم بدهد و یا می‌بایست همچون یکی از شهود در محکمه‌ای دیگر به آنچه که دیده شهادت دهد؟^۲

پاسخ‌گویی به سؤال فوق منوط به این است که بدانیم اساساً در میان فقهای شیعه در ارتباط با علم قاضی چهار قول وجود دارد:

۱. حجیت علم قاضی فقط در حقوق الناس.
۲. حجیت علم قاضی فقط در حقوق الله.
۳. حجیت مطلق علم قاضی که نظر مشهور است.

۱. از حقوقدانان موافق می‌توان به سنهوری و خرسندیان اشاره نمود. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: سنهوری، عبدالرزاق، الوسیط فی شرح القانون المدنی، قاهره، نشر جامعه، ۱۹۷۵، صص ۳۲-۳۳ و خرسندیان، محمد علی، بررسی حجیت علم قاضی در فقه و حقوق ایران، مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، دوره ۲۱، شماره دوم، تابستان ۱۳۸۳، ص ۶۳.

۲. معمولاً اطمینان و علم دادرسی از دو طریق میسر است:

اول: خود دادرسی شاهد و ناظر واقعه مجرمانه‌ای باشد که این نوع علم را علم شخصی گویند.
دوم: از محتویات پرونده برای او علم حاصل شده باشد که این نوع علم، علم حصولی یا حاصل از پرونده خوانده می‌شود.

۴. عدم حجیت مطلق علم قاضی که نظر ابن جنید است.^۱

ظاهراً مراد فقهایایی که علم قاضی را حجت دانسته اند، هر دو نوع علم شخصی و نیز علم حصولی بوده است اگر چه بیشتر ظهور در نوع نخست، یعنی علم شخصی دارد. بدیهی است، تنها در صورتی که علم قاضی را معادل علم حصولی و بر آمده از ادله مطروحه در پرونده بدانیم، علم مورد نظر فقها با اقناع وجدانی مورد نظر حقوقدانان انطباق پیدا خواهد کرد. با این حال و علیرغم اینکه علم مورد نظر فقها بیشتر ظهور در علم شخصی دارد، بخصوص در میان معاصرین، فقهایایی نیز یافت می شوند که با حجیت معلومات اختصاصی قضات مخالفند. به عنوان نمونه یکی از معاصرین در پایان بحث از حجیت علم شخصی قاضی چنین نتیجه گرفته‌اند: «دلیلی بر جواز استناد قاضی به علم شخصی خود وجود ندارد، مگر آنگونه علمی که با قرینه‌های واضح و روشن به علم حسی برگردد و بتواند در دادگاه برای دیگران نیز ایجاد علم کند، بنابراین مقتضای اصل عملی این است که علم قاضی، حجیت قضایی ندارد، بلکه دریافته‌ام که دلالت برخی از ادله و روایات بویژه در باب حدود و تعزیرات و بالخصوص در باب زنا و ملحقات آن، بر عدم حجیت علم قاضی تمام است. بر این پایه آنچه میان متأخرین معروف شده است که رأی مشهور بلکه اجماع بر این است که استناد قاضی به علم شخصی خود، به طور مطلق جایز است، مطلبی بی‌اساس است. وانگهی اگر ما آن چه را که در مسأله به مشهور نسبت داده شده اختیار کنیم یعنی قول به اینکه قاضی مطلقاً می تواند به علم خویش استناد ورزد، باز می‌گوییم که جواز استناد به علم برای کسی ثابت است که ولایت مطلقه بر امر قضاوت داشته باشد، یعنی برای ولی امر و نسبت به قاضیانی که از سوی مقام ولایت منصوب می‌شوند و مشروعیت منصب قضای خود را از ولی امر و حاکم و والی شرعی گرفته‌اند، مسأله بسیار روشن است، زیرا صلاحیت قضایی آنها در محدوده‌ای است که ولی امر به آنها اجازه داده، بنابراین همانگونه که ولی امر می‌تواند ولایت منصب قضایی آنها را در شهری غیر از شهر دیگر یا به مرافعه‌های کیفری، نه حقوقی یا بر عکس، محدود سازد، همچنین می‌تواند صلاحیت آنها را در امر قضاوت به مواردی محدود کند که راههای ثبوت شرعی برای قضاوت مانند گواه و سوگند نزد آنها وجود داشته باشد، نه مواردی که علم شخصی داشته باشند ... و این راه دیگری است که امروزه در جمهوری اسلامی برای ضابطه‌مند کردن روش قضایی در دادگاهها حتی بنا بر مسلک مشهور میان متأخرین می‌توان از آن استفاده کرد» (هاشمی شاهرودی، ۱۳۷۸: ۷۱-۷۲).

۱. برای دیدن دلایل هر یک از نظریات فوق و نیز نقد و تحلیل آنها رجوع کنید به خامنه‌ای، سید محمد (۱۳۸۲)، علم قاضی، تهران: تولید کتاب (تک) و همچنین گروه پژوهشی حقوق دانشگاه علوم اسلامی رضوی (۱۳۸۶)، ادله اثبات دعاوی کیفری، مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی.

به نظر می‌رسد پذیرش این نظر و فاقد اعتبار دانستن علم شخصی دادرسان با معیارهای دادرسی عادلانه و ضرورت‌های مربوط به حقوق دفاعی متهمان، سازگارتر بوده و بخصوص زمینه را برای بررسی مستند علم دادرسان در مراحل عالی‌تر رسیدگی‌های کیفری فراهم خواهد نمود.

حال که ماهیت علم قاضی و مفهوم مورد نظر از آن روشن گشت در بخش دوم از مقاله با بررسی مواد قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ رویکرد قانونگذار کیفری را در مسأله علم قاضی بررسی و پاسخی برای سؤالاتی که در این خصوص مطرح است جستجو شده است.

۳. نوآوری‌های قانونگذار کیفری در خصوص علم قاضی:

با تصویب قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ تغییرات و نوآوری‌های زیادی به ویژه در کلیات و عمومات قانون رخ داده است. یکی از مهمترین این تغییرات نوآوری‌هایی است که قانونگذار در بحث ادله اثبات دعاوی کیفری و به ویژه علم قاضی داشته است. در اینجا به تفصیل به این تغییرات اشاره شده است.

۱.۳. جایگاه علم قاضی در میان سایر ادله اثباتی:

قانونگذار در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ دست به نوآوری‌هایی در خصوص ادله اثبات دعاوی کیفری زده است. اولین نوآوری که در قانون جدید در این خصوص به چشم می‌خورد، اختصاص بخشی مجزا از کتاب اول قانون جدید مجازات اسلامی به ادله اثبات در امور کیفری است. این مسأله در قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ رعایت نشده بود و نقطه ضعفی بر آن قانون محسوب می‌شد. در واقع قانونگذار سابق کشور ما در خصوص اثبات در امور کیفری، قانون مستقلی را در نظر نگرفته بود. بلکه مباحث مربوط به اثبات به صورت پراکنده و غیر منسجم در قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ و قانون آیین دادرسی کیفری بیان شده بود. لذا در زمان حکومت قانون سابق پژوهشگران علاقه مند به بحث محوری دلیل پیشنهاد می‌کردند قانون مستقلی به مسأله اثبات در امور کیفری اختصاص یابد و در ضمن آن کلیه مسائل مربوط به دلایل اثباتی و نظام مطلوب قانونگذار در اثبات مطرح گردد (حیدری، ۱۳۹۱: ۲۷۵).

در حال حاضر با تدبیری که قانونگذار ۱۳۹۲ در این باره اندیشیده است، مشکل مذکور مرتفع گردیده است. اگر چه جایگاه ادله اثبات بر این اساس که جزء مسائل شکلی و مرتبط با رسیدگی است، قانون آیین دادرسی کیفری می‌باشد و قانونگذار ۱۳۹۲ با پیش‌بینی بحث ادله اثباتی در قانون مجازات اسلامی خلاف قانون‌نویسی رایج عمل کرده است. بدین ترتیب

در حال حاضر و در بحث ادله اثباتی در امور کیفری، بخش پنجم از کتاب اول این قانون که خود مشتمل بر پنج فصل است به ادله اثباتی در امور کیفری اختصاص یافته و قانونگذار در این بخش مهمترین ادله اثباتی و نیز قواعد حاکم بر ارائه و کاربرد آنها در مراجع کیفری را مطرح نموده است و قضات و مجریان قانون را از سردرگمی هایی که تا قبل از این در بحث دلایل اثباتی با آن مواجه بودند، رها نموده است.

مسأله دیگری که می توان به طور خاص، در بحث علم قاضی به عنوان یک رویکرد نوآورانه و در جهت رفع مشکلات موجود در این زمینه به آن نگریست، تعریفی است که قانونگذار کیفری از علم قاضی ارائه کرده است. قانونگذار ۱۳۹۲ در ماده ۲۱۱ قانون مجازات اسلامی مقرر می دارد: «علم قاضی عبارت از یقین حاصل از مستندات بین در امری است که نزد وی مطرح می شود. در مواردی که مستند حکم، علم قاضی است، وی موظف است قرائن و امارات بین مستند علم خود را به طور صحیح در حکم قید کند». از تعریف مذکور نکاتی برداشت می شود که ذیلاً به تحلیل آنها می پردازیم.

اولین مسأله ای که از تعریف فوق به دست می آید این است که به نظر می رسد قانونگذار به جدال های موجود بر سر اینکه منظور از علم قاضی، علم شخصی است یا حصولی پایان داده است. چرا که در ماده ۲۱۱ به صراحت منظور از علم را یقین حاصل از مستندات بین در امری که نزد وی مطرح است، دانسته است و علم حاصل از مستندات بین هم نمی تواند علم شخصی دادرس پرونده باشد. آنچه که این برداشت را تقویت می کند قسمت ذیل همین ماده است که در آنجا قانونگذار کیفری، قاضی را مکلف کرده است که قرائن و امارات بین مستند علم خود را به طور صریح در حکم قید کند و مسلماً قرائن و امارات بین نمی تواند مشتمل بر دیده ها یا شنیده های شخصی دادرس باشد. همین طور می توان در تأیید این برداشت به تبصره ماده ۲۱۱ نیز استناد نمود که به نظر می رسد قانونگذار در آنجا به نوعی درصدد توضیح منظور خود از مستندات بین بوده است و مقرر داشته است: «مواردی از قبیل نظریه کارشناس، معاینه محل، تحقیقات محلی، اظهارات مطلع، گزارش ضابطان و سایر قرائن و امارات که نوعاً علم آور باشند می تواند مستند علم قاضی قرار گیرد». بدین ترتیب می توان دریافت که منظور از مستندات بین، مواردی است که قابل درج شدن در پرونده کیفری و قابل بررسی توسط مراجع عالی تر باشند. به نظر می رسد پذیرش این نظر و فاقد اعتبار دانستن علم شخصی دادرسان با معیارهای دادرسی عادلانه و ضرورت های مربوط به حقوق دفاعی متهمان، سازگارتر بوده و به خصوص زمینه را برای بررسی مستند علم دادرسان در مراحل عالی تر رسیدگی های کیفری فراهم خواهد نمود.

در واقع با این برداشت، استناد به علم شخصی برای دادرس دادگاه مجاز نمی‌باشد. منظور از علم شخصی دادرس معلومات و اطلاعات شخصی وی است که خارج از محتویات پرونده به آن دست یافته است و هیچ نمود و جلوه‌ای در اوراق پرونده و ادله مطروحه در دادگاه ندارد. به بیان دیگر، منظور از علم شخصی معلوماتی است که در خارج از جلسه دادگاه برای دادرس به عنوان یک شخص از اشخاص جامعه حاصل شده است و نه به این اعتبار که او دادرس پرونده است.

جهت زیر می‌تواند عدم پذیرش توسل به علم شخصی در رسیدگی‌های کیفری را توجیه نمایند:

اول: در نظام اقناع وجدانی و با حاکمیت اصل آزادی ارزیابی دلایل از سوی دادرسان، نقش آنها بسیار اهمیت می‌یابد. علاوه بر تعهدات اخلاقی و انسانی که از درون، دادرس را کنترل می‌کنند، کنترل‌های خارجی و بخصوص نظارت مراجع عالی قضایی هم ضرورت می‌یابد. چنین کنترلی در صورتی میسر می‌گردد که آنچه قاضی در تصمیم‌گیری خود به آن استناد می‌نماید و در واقع حکم خود را بر آن مبتنی می‌سازد، قابل عرضه و ارائه به دیگران باشد و اگر نه چنانچه به صرف اینکه دادرس مدعی داشتن علم و اطمینان شد، حکم وی پذیرفته شود، حقوق و آزادی‌های مردم بازیچه خواسته‌ها، تصورات و سلیق شخصی قضات خواهد شد.

دوم: قاضی نیز انسانی است همانند سایر انسانها و مشاهدات و تجربیات اختصاصی وی به هیچ عنوان از نظر قانونگذار ارزشی بیش از مشاهدات یا ادعاهای دیگران ندارد. مجاز ساختن صدور حکم بر اساس علم شخصی، موجبات لغزش قضات و نیز وحشت مردم از دستگاه قضایی را فراهم خواهد آورد. ضمن اینکه همان‌طور که سایرین ممکن است در مرحله ادراک، به خاطر سپردن و یا یادآوری پدیده‌ها و وقایع خارجی، بی‌آنکه خود بدانند دچار اشتباه شوند، یقین ناشی از یافته‌ها و مشاهدات شخصی قضات نیز ممکن است با واقع منطبق نباشد.

سوم: مسلم است که مدعی و دادرس نمی‌توانند یک نفر باشند. در موارد وجود علم شخصی، دادرس در حکم مدعی قرار می‌گیرد. ضمن اینکه جز دانای مطلق، کسی از صحت یا عدم صحت ادعای وی خبر ندارد.

چهارم: موجه دانستن صدور حکم براساس علم شخصی قضات، از عدالت به‌دور است. زیرا در این صورت سرنوشت متهم برحسب اینکه توسط کدام دادرس به پرونده وی رسیدگی گردد، متفاوت خواهد شد. دادرسی که علم شخصی دارد و دادرسی که از چنین علمی بی‌بهره است! عدالت اقتضا می‌کند که ذهن دادرس هنگام ارزیابی دلایل و تکوین

اقتناع وجدانی، از هرگونه معلومات پیشینی در مورد پرونده خالی باشد، عملیات ارزیابی دلایل تنها از خلال طرح ادله در دادگاه و اخذ نظر طرفین دعوا کامل گشته و دادرس با ملاحظه مباحثات طرفین و نیز نحوه ارائه دلایل از سوی آنها، به اقتناع وجدان برسد (یوسفیان، پیشین: ۱۲۵).

شاید فلسفه اینکه قانونگذار کشور ما در بند «د» ماده ۴۶ قانون آیین دادرسی کیفری در بیان یکی از جهات رد دادرس مقرر داشته است که: «دادرس یا قاضی در همان امر جزایی قبلاً اظهار نظر ماهوی کرده و یا شاهد یکی از طرفین باشد»، ناشی از همین امر باشد که دادرس نباید نسبت به پرونده علم پیشینی و سوابقی در ذهن داشته باشد.

قانونگذار کشورمان، در قانون ۱۳۹۲ اگرچه صراحتاً تمسک دادرس به علم شخصی خارج از محتویات پرونده را منع نکرده است اما شیوه نگارش ماده ۲۱۱ و تبصره آن به نحوی است که به خوبی می‌توان دریافت که منظور قانونگذار از علم، علم حصولی برآمده از دلایل، قرائن و امارات موجود در پرونده کیفری است. مسأله دیگری که لازم است به آن اشاره شود این است که قانونگذار در تعریف علم به یقین حاصل از مستندات بین اشاره کرده است که شاید موجب این سوال شود که آیا قانونگذار ۱۳۹۲ از بکار بردن یقین به علم یقینی نظر داشته است؟ مسلماً دستیابی به علم یقینی در موارد قضایی اگر نه غیر ممکن ولی بسیار دشوار و نادر خواهد بود. پس قانونگذار یقین را به معنای علم عادی و سکون نفس به کار برده است و در واقع در پی بیان این بوده است که دادرس می‌بایست برای صدور حکم محکومیت علیه متهم به اقتناع وجدانی برسد و تنها زمانی مجاز به صدور چنین حکمی است که مستندات بین موجود در پرونده کیفری و ارائه شده نزد وی او را نسبت به مجرمیت متهم اقتناع کرده و در وی اطمینان یا به تعبیری سکون نفس ایجاد نمایند.

۲.۳. تعارض میان علم قاضی و سایر ادله:

حال که مفهوم و منظور از علم قاضی و جایگاه آن به عنوان یکی از ادله اثبات دعوی شناخته شد با این سوال بنیادین مواجه می‌شویم که در صورت تعارض میان علم قاضی و سایر ادله کدامیک از دلایل باید ملاک، مینا و پایه حکم دادرس کیفری قرار بگیرند؟ در واقع سوال اساسی این است که علم و قناعت وجدانی قاضی مهمتر است یا ادله‌ای که با تعداد و شرایط خاص در قانون احصاء شده‌اند؟

به نظر می‌رسد یافتن پاسخ برای این سؤال منوط به این است که ابتدا نوع نظام حاکم بر ادله اثباتی را در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ بررسی کنیم. به بیان دیگر باید بدانیم که آیا قانون ما به سیستم دلایل معنوی متمایل است یا سیستم دلایل قانونی دست کم در

برخی از جرایم بخصوص جرایم مستوجب حد حاکمیت دارد؟ مسلماً و با توجه به اینکه نوع سیستم حاکم بر ادله اثبات در قانون ما که مبتنی بر شرع است، ارتباط نزدیکی با سیستم حاکم بر اثبات در دادرسی اسلامی دارد، می‌بایست ابتدا سیستم حاکم بر ادله در دادرسی اسلامی را بررسی نماییم.

۱.۲.۳. نظام دلایل کیفری در حقوق اسلام:

در این خصوص برخی از نویسندگان معتقدند: «فلسفه وجودی قضاوت اسلامی در چارچوب نظام دلایل قانونی بهتر محقق می‌گردد، پس علم قاضی هم باید از طرق مورد رضای شارع فراهم آید؛ زیرا نظام دلایل قانونی با توجه به اصول ثابتی که دارد، به شایستگی، قاضی را به طریق صحیح تشخیص موضوع و صدور حکم راهنمایی می‌کند، بلکه او را ملزم به رعایت دقیق ضوابط می‌نماید؛ چنان که اگر علم و یقین وجدانی وی به نحو کامل، منطبق بر قالب فرمول‌های قانونی نبود، حق صدور حکم و تصمیم‌گیری را از او سلب می‌کند. پس این قانونگذار است که پیشاپیش و بر اساس یک برنامه کلی، ارزش اثباتی دلایل را تعیین می‌نماید. بر این اساس قاضی شرع، ملزم به اطلاع کامل از احکام قضایی اسلام و اشراف کامل بر مقررات مربوط به دلیل و آیین دادرسی گردیده است؛ زیرا در کنار توانمندی بر تطبیق احکام بر موضوعات و مصادیق محقق شده در خارج، این مأموریت را هم دارد که ادله و طرق اثبات دعاوی و اتهامات مطرح شده را از نظر کمیت و کیفیت و اوصاف و این که آیا ارزش هر یک در عرض هم یا در طول یکدیگر است را به خوبی شناخته باشد».

نویسنده در ادامه چنین نتیجه می‌گیرد که: «از بررسی و دقت در متون حدیثی و فقهی اسلامی، به طور عام و جوامع حدیثی و فقهی شیعه، به نحو خاص دانسته می‌شود که سیستم قضایی اسلام، طرفدار نظام دلایل قانونی است. البته مکتب فقهی شیعه، در ضمن حفظ احترام و رعایت نظام دلایل قانونی، مزایای سیستم دلایل معنوی را از چشم دور نداشته و اعتباری که به علم و یقین قاضی - به عنوان یکی از ادله اثبات دعوی - بخشیده، شاید بر همین اساس باشد؛ البته برای در امان ماندن از معایب سیستم اقناع وجدان که ممکن است به خاطر آزاد گذاشتن دست قاضی، ضررهای جبران‌ناپذیری متوجه افراد شود، احتیاط‌هایی صورت گرفته است» (گروه پژوهشی حقوق دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۶: ۲۶۵).

با این حال نظر دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که معتقد است سیستم حاکم بر ادله اثبات در حقوق اسلامی، سیستم ادله معنوی است اما در مواردی که دادرسی از رسیدن به علم و اقناع وجدانی باز بماند، می‌تواند به دلایل قانونی که مخالف با علم و وجدان وی

نباشد، عمل نماید. به بیان دیگر در عمل به ادله اثبات، علم به وفاق شرط نیست بلکه همین که علم به خلاف وجود نداشته باشد و از نظر دادرس، خدشه ای به صحت آنها وارد نباشد، امکان صدور حکم وجود دارد (خمینی، ۱۴۱۷: ۲، مسئله ۸).

بر اساس این نظر و به عنوان مثال در موردی که اقرار اختیاری و با طیب نفس به قتل وجود دارد و دادرس علم به خلاف آن ندارد، علی الاصول برای دادرس قناعت وجدان نیز حاصل خواهد شد؛ و لذا اگر دادرس علم به خلاف مؤدای اقرار نداشته و نسبت به شرایط صحت آن نیز خدشه ای وارد نبیند، می تواند رأی مقتضی را صادر نماید. بنابراین در ادله ای که نص شرعی صریح بر وجوب عمل به آنها وارد شده است، دادرس با رعایت شرایط فوق رأی خواهد داد.

۲.۲.۳. نظام دلایل کیفری در قوانین قبل از انقلاب:

در بررسی سیر قانونی کشور ما در این خصوص باید گفت که قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۲۹۰ ایران از قانون تحقیقات جنایی سال ۱۸۰۸ فرانسه موسوم به «کد ناپلئون»، اقتباس گردید. همین مسأله تأثیر مستقیمی بر نوع نظام دلایل اثباتی برآمده از این قانون داشته است. در واقع، علیرغم اینکه قانونگذار سال ۱۲۹۰ به نوع خاصی از نظام دلایل اثباتی اشاره نکرده بود، به اقتباس از قانون فرانسوی از نظام دلایل معنوی و روش اقناع وجدانی قاضی پیروی شده بود.

این نظر با جستجو در مواد قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۲۹۰ و آرای دیوان عالی کشور تقویت می شود. به عنوان مثال قانونگذار در ماده ۳۲۹ آیین دادرسی کیفری، از محاکم خواسته است که علیرغم اقرار متهمان به شهادت شهود و ... بپردازند.

به علاوه در قانون مذکور عبارات و نشانه های دیگری نیز وجود داشت که ادعای ما را تأیید می نماید. از جمله: «... مدعیان عمومی و مستنطقین مکلفند ... هر تحقیقی را که برای کشف جرم لازم بدانند به عمل آورند ...»^۱ و «... هر گاه متهم اقرار به ارتکاب جرم نماید و این اقرار حسب محتویات پرونده مقرون به واقع باشد»^۲ و «... یا هر اقدام دیگری را که برای کشف جرم لازم بدانند»^۳ و «... اگر اطمینان به صحت تحقیقات حاصل نکرد می تواند تحقیقات اهل خبره دیگر را بخواهد»^۴ و ... از مفاد مواد قانونی مزبور چنین بر می آید که

۱. ماده ۲۳ قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۲۹۰.

۲. ماده ۴۰ مکرر قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۲۹۰.

۳. ماده ۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۲۹۰.

۴. ماده ۸۹ قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۲۹۰.

قانونگذار حصول اقناع وجدان قاضی را مدنظر داشته؛ زیرا از یک طرف قاضی را آزاد گذاشته تا برای نیل به اطمینان و اعتقاد خویش به هر نوع دلیل اثباتی توسل جوید و از طرف دیگر صلاحیت و اختیار ارزیابی و سنجش دلایل را به او واگذار نموده است. در تأیید این مسأله کمیسیون آیین دادرسی کیفری نیز چنین می‌گفت:

«در امور کیفری مدارک و دلایل احصا شده و محدود نیست و قاضی تحقیق یا دادرس دادگاه جزایی در کشف حقیقت و حصول یقین و وصول به حقیقت از هر امر و نشانه ای می‌تواند به عنوان دلیل و مدرک استفاده کند و ارزش دلایل هم با تطبیق به اوضاع و احوال خاص هر مورد بسته به نظر قاضی است. چنان که ممکن است در موردی، اقرار صریح و مصرانه متهمی را تلقینی و غیر واقعی تلقی کند و بالعکس در موردی دیگر، گواهی طفلی صغیر را با انطباق بر اوضاع و احوال، کافی بر ثبوت اتهامی تشخیص دهد»^۱.

ضمن اینکه با بررسی آرای دیوان عالی کشور و رویه قضایی قبل از انقلاب به مواردی بر می‌خوریم که از یک طرف آرای برائت مبتنی بر حصول علم و یقین محاکم بدوی را تأیید نموده^۲ است و از طرف دیگر آرای محکومیت متکی به ادله محاکم تالیه را که موجبات حصول اطمینان و علم و یقین هیئت عمومی را فراهم ننموده، نقض کرده^۳ است و به طور کلی در مقام صدور حکم به ارتکاب جرم فقط دلایل و شواهد اقناع کننده را معتبر دانسته است.^۴ بر این اساس و با توجه به مستندات ذکر شده به نحو قطعی می‌توان گفت که در نظام قضایی قبل از انقلاب در کشورمان نظام دلایل معنوی حاکم بوده و بنابراین علم و اقناع وجدانی قاضی از اهمیت فوق العاده‌ای در صدور احکام برخوردار بوده است.

۳.۲.۳. نظام دلایل کیفری در قوانین بعد از انقلاب:

در ارتباط با نظام حاکم بر ادله اثبات در حقوق کیفری کشورمان نیز تا قبل از تصویب قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ با توجه به الهام مقنن از فقه اسلامی و بویژه شیعی در این زمینه،

۱. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: نظریه مشورتی ۱۳۴۴/۴/۱ اداره حقوقی، هفته دادگستری، شماره ۳۲ به نقل از طاهری بجد، محمدعلی (۱۳۸۳)، تعیین رژیم دلایل کیفری در نظام قضایی ایران، علوم جنایی (مجموعه مقالات)، تهران: نشر سمت.

۲. رأی شماره ۴۱/۱۲/۲۲-۵۲۰۰ هیئت عمومی دیوان عالی کشور.

۳. رأی شماره ۴۱/۱۱/۲۲-۴۶۲۲ هیئت عمومی دیوان عالی کشور.

۴. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: رأی شماره ۱۸۷۵-۱۳۱۶/۶/۲۳ و ۱۰۲۴-۱۳۴۴/۷/۲۶ هیئت عمومی دیوان عالی کشور به نقل از طاهری بجد، محمدعلی (۱۳۸۳)، تعیین رژیم دلایل کیفری در نظام قضایی ایران، علوم جنایی (مجموعه مقالات)، تهران: نشر سمت.

اختلاف عقیده وجود داشت. در واقع، قانونگذار در قوانین مربوط به مجازات اسلامی که پس از انقلاب تصویب شده بودند، تنها در ارتباط با جرایم مستوجب حد، قصاص و دیه به احصاء دلایل پرداخته و در سایر جرایم، طرق اثبات جرم را مسکوت گذاشته بود. به همین جهت، حقوقدانان نظریات ناهمگون و حتی متعارضی را در مورد نظام حاکم بر اثبات جرایم گوناگون، در حقوق ایران مطرح می کردند که در اینجا به دو نمونه از این نظرات اشاره می کنیم:

یکی از حقوقدانان در مقاله‌ای تحت عنوان «علم قاضی در حقوق جزای ایران» چنین نگاشته اند: «از مجموع مواد یاد شده معلوم می شود که نظام مختلط حقوق جزای فعلی ایران، تلفیقی از نظام دلایل قانونی و معنوی، با شرایط ویژه مبتنی بر حقوق اسلام و نظام دلایل معنوی به شرح ذیل است: در جرایم مستلزم حد، قصاص و دیه، ضمن اینکه علم قاضی به شرح ماده ۱۰۵ قانون مجازات اسلامی می تواند برای اثبات کلیه جرایم معتبر باشد، در عین حال اقرار و شهادت شهود در خصوص جرایم مستلزم حد و اقرار، شهادت شهود و قسامه در مورد جرایم مستلزم قصاص و دیه، از ادله اثبات در کنار علم قاضی است، لازم به ذکر است که در کلیه موارد و شرایط خاص، دلایل اثبات جرم از حیث نوع و تعداد به شرحی که در قانون مطابق موازین شرعی ذکر گردیده است، باید به وسیله قاضی احراز شود. در جرایم یاد شده، هر گاه علم قاضی از طرق مشروع و قانونی، محقق گردد، در این صورت علم حاصله معتبر خواهد بود و چنانچه دلایل شرعی اقامه گردد، قاضی نمی تواند به علت عدم حصول علم ترتیب اثر ندهد، زیرا دلایل مزبور همراه با علم قاضی، دارای اعتبار و موضوعیت برای اثبات جرم می باشد. به همین جهت است که در اثبات اینگونه جرایم، قانونگذار ما از تلفیق دو نظام دلایل قانونی و معنوی با در نظر گرفتن شرایط ویژه مبتنی بر حقوق اسلام بهره جسته است. در جرایم مستوجب تعزیر و مجازات بازدارنده که غالب جرایم را تشکیل می دهد، با عنایت به اعتبار علم قاضی در اثبات کلیه جرایم به شرح ماده ۱۰۵ قانون مجازات اسلامی و با توجه به عدم احصاء دلایل خاص هر جرم و نیز با توجه به اینکه مطابق مفاد ماده ۱۹۴ قانون آیین دادرسی کیفری، اقرار متهم در صورتی معتبر است که موجب حصول اطمینان قاضی شود و همچنین وحدت ملاک این مورد با شهادت شهود و اظهارات مطلعین و کارشناسان و مانند آن طریقت داشته و باید موجب حصول اطمینان و قناعت وجدان قاضی باشد» (موذن زادگان، ۱۳۷۹: ۱۸۹-۱۸۸).

حقوقدان دیگری در همین ارتباط و در خصوص ارزش دلایل شرعی در جرایم مستلزم حد، قصاص و دیه و نظام حاکم بر اثبات جرایم تعزیری و بازدارنده در حقوق کیفری ایران چنین نوشته است: «هر چند برخی برای بینه اعم از اقرار و شهادت جنبه موضوعیت قائلند،

با این همه می توان گفت که با عنایت به آیه شریفه «از آنچه بدان علم نداری دنباله روی مکن»^۱ و نیز لحاظ جنبه های علمی رسیدگی به دعاوی و اهداف دادرسی کیفری که چیزی جز دستیابی به حقیقت امر و جلوگیری از صدور احکام غیر عادلانه و ممانعت از حدوث اشتباهات قضایی نیست، باید برای شهادت، اقرار و قسامه نیز قائل به طریقت شده و آنها را وسایلی مخصوص برای دستیابی قاضی به اقرار و وجدانی تلقی کنیم. در نهایت باید گفت که در حدود و قصاص و دیات، چنانچه برای قاضی از طریق ادله مخصوص و با نام مانند شهادت و اقرار، اقرار و وجدانی حاصل شود، تعداد شهود و دفعات اقرار باید به همان ترتیب و میزانی باشد که شارع معین کرده و حال آنکه در سایر موارد و از جمله در تعزیرات، دست قاضی کاملاً باز است و اقرار وی می تواند بر مبنای ادله موجود در پرونده (هر چند به ظاهر کم اهمیت تر از شهادت و اقرار یا با تعداد شهودی کمتر و دفعات اقراری نازلتر) حاصل شود (آشوری، ۱۳۸۰: ۲۴۱-۲۴۰).

۴.۲.۳. موضع قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲:

در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ قانونگذار در خصوص ادله اثباتی در موارد کیفری موضع روشن تری را اتخاذ کرده و با پیش بینی ادله اثباتی و قواعد حاکم بر آنها در بخشی مجزا از قانون اظهار نظر در مورد موضوع مورد بحث را تسهیل نموده است. توضیح اینکه قانونگذار ۱۳۹۲ در ماده ۱۶۰ که ذیل عنوان مواد عمومی تنظیم شده است ادله اثبات جرم را احصاء نموده است. در ماده مذکور آمده است: ادله اثبات جرم عبارت از اقرار، شهادت، قسامه و سوگند در موارد مقرر قانونی و علم قاضی است. ظاهراً در این ماده علم قاضی همسنگ و هم عرض سایر ادله برشمرده شده است. با این حال ملاحظه سایر مواد مرتبط با بحث در قانون ۱۳۹۲ نشان می دهد که قانونگذار ما در تعزیرات سیستم دلایل معنوی را برگزیده است. این نتیجه را می توان از موادی از قانون اخذ نمود که صرف اقرار را کافی برای صدور حکم محکومیت ندانسته است. از جمله ماده ۱۷۱ که به موجب آن قانونگذار مقرر داشته است: هرگاه متهم اقرار به ارتکاب جرم کند، اقرار وی معتبر است و نوبت به ادله دیگر نمی رسد و در ادامه بیان می دارد: مگر اینکه با بررسی قاضی رسیدگی کننده قرائن و امارات بر خلاف مفاد اقرار باشد که در این صورت دادگاه، تحقیق و بررسی لازم را انجام می دهد و قرائن و امارات مخالف اقرار را در رأی ذکر می کند. این ماده دقیقاً همسو با ماده ۱۹۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸ تنظیم گشته است. قانونگذار در این ماده مقرر می

۱. لا تقف ما لیس لک به علم.

دارد: «هر گاه متهم اقرار به ارتکاب جرمی نماید و اقرار او صریح و موجب هیچ گونه شک و شبهه ای نباشد و قراین و امارات نیز مؤید این معنا باشد، دادگاه مبادرت به صدور رأی می نماید و در صورت انکار یا سکوت متهم یا وجود تردید در اقرار یا تعارض با ادله دیگر، دادگاه شروع به تحقیق از شهود و مطلعین و متهم نموده و به ادله دیگر نیز رسیدگی می نماید.» بنابراین در نظام قانونگذاری بعد از انقلاب اسلامی با الهام از ویژگی های دادرسی اسلامی از قبیل حاکمیت قاعده «تدرا الحدود بالشبهات» و لزوم قطع و یقین برای قاضی می توان گفت که روش دلایل معنوی در تعزیرات کماکان تثبیت و تسجیل گردیده است (طاهری بجد، ۱۳۸۳: ۳۱۷). در تأیید این مطلب، شورای عالی قضایی در بخشنامه ای به قضات سراسر کشور متذکر گردیده است:

«... هر چند در برخی از جرایم طریق اثبات دعوی در قانون ذکر شده است، لیکن چون این امر از باب طریقت و حصول علم برای قاضی است و قاضی برای حصول قطع و یقین از هیچ نوع تحقیقی که علم را تحصیل کند منع نگردیده است، لذا در رسیدگی ها استفاده از طریق علمی کشف جرم را مورد غفلت قرار ندهند و از وسایلی که دانش بشری در این زمینه فراهم نموده است، استفاده نمایند»^۱.

به علاوه این مسأله به طور ضمنی از موادی که میان شهادت و اقرار شرعی با شهادت و اقراری که دلیل شرعی محسوب نمی شوند تفکیک قائل شده و هر کدام را مشمول قواعد خاصی دانسته است، برداشت می شود. به عنوان مثال قانونگذار در ماده ۱۷۵ در تعریف شهادت شرعی آورده است: شهادت شرعی آن است که شارع آن را معتبر و دارای حجیت دانسته است اعم از آنکه مفید علم باشد یا نباشد. و این خود مبین این است که قانونگذار شهادت شرعی را در جرایمی غیر از تعزیرات، صرفنظر از اینکه در قاضی ایجاد علم و قناعت وجدانی کند معتبر دانسته است. مفهوم مخالف این عبارت آن است که در مواردی که اقرار یا شهادت، به تعبیر مقنن، دلیل شرعی محسوب نمی شوند باید در قاضی ایجاد علم کنند و یا حداقل هم سو با سایر قرائن و امارات موجود در پرونده کیفری باشند. به علاوه ماده ۲۱۲ قانون مجازات ۱۳۹۲ نیز مطلب گفته شده را بخوبی تأیید می کند. از محتوای ماده مذکور چنین بر می آید که مقنن جدید اهمیت فوق العاده ای را برای علم و اقناع وجدانی قاضی قائل شده است به نحوی که در صورت وجود تعارض میان علم قاضی با سایر ادله قانونی، علم قاضی را ملاک صدور رأی دانسته است و البته این مسأله را منوط به این دانسته که علم قاضی بین بماند. به نظر می رسد منظور قانونگذار این بوده است که برای صدور حکم به

۱. بخشنامه شماره ۱/۵۶۳۱۳ مورخ ۱۳۶۳/۱۲/۶ شورای عالی قضایی.

استناد علم قاضی، ادله معارض نباید به میزان یا کیفیتی باشند که قناعت وجدانی قاضی را خدشه دار نمایند چرا که در صورت وقوع این مسأله دیگر علمی وجود ندارد که دادرس بخواهد بر اساس آن حکم دهد.

در عین حال با ملاحظه مواد قانونی به نظر می‌رسد که قانونگذار در خصوص حدود، قصاص و دیات تلفیقی از سیستم ادله قانونی و معنوی را برگزیده است. این مسأله از آنجا ناشی می‌شود که قانونگذار در ماده ۱۶۰ قانون ۱۳۹۲ که در واقع به عنوان یک قاعده کلی در کلیات و قواعد عمومی حاکم بر ادله اثبات دعاوی کیفری پیش‌بینی شده است، علم قاضی را به عنوان یک دلیل اثباتی برای کلیه جرایم در نظر گرفته است. مسلماً وجود چنین ماده‌ای بدین معناست که حدود نیز می‌توانند با علم قاضی اثبات شوند. همین‌طور از مضمون موادی همچون ماده ۱۶۲، ۱۶۱ و ۱۸۷ قانون ۱۳۹۲ چنین بر می‌آید که در حدود، قصاص و دیات ادله شرعی موضوعیت دارند و قاضی به استناد آنها رأی می‌دهد مگر اینکه علم به خلاف آن داشته باشد. در واقع شاید بتوان گفت که قانونگذار راه حل میانه را اتخاذ نموده است بدین ترتیب که سیستم حاکم بر ادله اثبات در قانون فعلی ما، در حدود، قصاص و دیات تلفیقی از سیستم‌های قانونی و سیستم ادله معنوی با مرجع دانستن سیستم ادله معنوی است. در واقع از مجموع موادی که در قانون مجازات اسلامی در این خصوص نگاشته شده می‌توان چنین برداشت کرد که دادرس کیفری باید برای صدور حکم محکومیت در این جرایم به اقناع وجدانی و علم دست یابد. با این حال اگر دادرس علیرغم تحقیقات جامعی که انجام داد به قناعت وجدان دست نیابد، قانونگذار در این دست جرایم صدور حکم محکومیت را منوط به وجود شرطی برای او امکان‌پذیر دانسته است. به این ترتیب که در مواردی که دادرس از رسیدن به علم و اقناع وجدانی باز بماند، می‌تواند به دلایل قانونی که مخالف با علم و وجدان وی نباشد عمل نماید. به بیان دیگر در عمل به ادله اثبات، علم به وفاق شرط نیست بلکه همین که علم به خلاف وجود نداشته باشد و دادرس نتواند به صحت آنها خدشه ای وارد نماید، امکان صدور حکم وجود دارد. مسلماً از سیاق عبارت «در مواردی که دعاوی کیفری با ادله شرعی از قبیل اقرار و شهادت که موضوعیت دارد، اثبات می‌شود، قاضی به استناد آنها رأی صادر می‌کند مگر اینکه علم به خلاف آن داشته باشد» به کار رفته در ماده ۱۶۱ قانون مجازات ۱۳۹۲ بر می‌آید که اگر قاضی علم به خلاف دلیل شرعی موجود همچون اقرار یا شهادت داشته باشد دیگر نمی‌تواند به استناد آنها حکم به محکومیت متهم دهد.

۴. نتیجه‌گیری

ادله اثبات جرائم از مهمترین مباحث حقوق جزا و دادرسی کیفری است. تا قبل از تصویب قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ مطالب مرتبط با این بحث به شکلی غیر منسجم در قانون مجازات و نیز قانون آیین دادرسی کیفری آمده بود و همین مسأله موجب ایجاد مباحث و اختلاف نظرات متعددی در خصوص نظام دلایل اثباتی پذیرفته شده از سوی قانونگذار، چگونگی تصمیم‌گیری در صورت وجود تعارض میان ادله مختلف، منظور از علم قاضی و ... گشته بود. با تصویب قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ و اختصاص بخشی مجزا از این قانون به ادله اثباتی بسیاری از مشکلات ذکر شده حل گشته و تدابیر کارآمدی در خصوص آنها از سوی مقنن کیفری اتخاذ گشته است. به طور خاص در مورد علم قاضی که موضوع پژوهش حاضر است تدابیر متخذه از سوی مقنن بسیاری از ابهامات گذشته را پوشش داده است. بدین ترتیب که از محتوای مواد مقرر در این خصوص به وضوح می‌توان دریافت که منظور قانونگذار از علم، علم حصولی برآمده از دلایل و مدارک و مستندات موجود در پرونده کیفری بوده است و بدین ترتیب علم شخصی که با اصول دادرسی منصفانه نیز همگون نبود نمی‌تواند ضابطه‌ای برای صدور احکام کیفری باشد. به علاوه مضمون مواد مربوط به علم قاضی در قانون جدید ما را بدین نکته رهنمون می‌سازد که علیرغم ذکر این دلیل اثباتی به عنوان یکی از ادله اثباتی و هم عرض سایر ادله در ماده ۱۶۰، قانونگذار اهمیتی فوق‌العاده برای علم و اقناع وجدانی دادرس قائل شده به نحوی که از منظر قانونگذار کیفری، دادرس در صورتی می‌تواند به استناد سایر ادله حکم دهد که آن دلایل همسو با سایر قرائن و مدارک موجود در پرونده کیفری باشند (ماده ۱۷۱). چنین رویکردی می‌تواند این نتیجه را ایجاد نماید که علم و اقناع وجدانی دادرس پایه صدور احکام محکومیت کیفری است و قانونگذار ما در تعزیرات با پذیرش نظام دلایل معنوی بر اهمیت فوق‌العاده علم قاضی تأکید نموده است و در جرایم مستوجب حد، قصاص و دیه نیز با پذیرش تلفیقی از نظام‌های دلایل قانونی و معنوی اولویت را به علم و اقناع وجدانی دادرس داده است بگونه‌ای که صراحتاً دلایل شرعی را در صورتی مبنای صدور حکم دانسته است که دادرس علم به خلاف آنها نداشته باشد (ماده ۱۶۱). به این ترتیب و در این دست جرایم، در صورتی که دادرس از رسیدن به علم و اقناع وجدانی باز بماند، می‌تواند به دلایل قانونی که مخالف با علم و وجدان وی نباشد عمل نماید. به بیان دیگر در عمل به ادله اثبات، علم به وفاق شرط نیست بلکه همین که علم به خلاف وجود نداشته باشد و دادرس نتواند به صحت آنها خدشه‌ای وارد نماید، امکان صدور حکم وجود دارد.

۵. منابع و مأخذ:

۱. آشوری، محمد (۱۳۸۰)، آیین دادرسی کیفری، جلد دوم، چاپ دوم، تهران: انتشارات سمت.
۲. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۵۸)، حقوق اسلام، تهران: انتشارات گنج دانش.
۳. ————— (۱۳۶۷)، دایره المعارف علوم اسلامی، جلد دوم، تهران: انتشارات گنج دانش.
۴. ————— (۱۳۷۰)، مکتبهای حقوقی در حقوق اسلام، تهران: کتابخانه گنج دانش.
۵. حیدری، الهام (۱۳۹۱)، اصل آزادی تحصیل و ارزیابی دلیل در دادرسی کیفری ایران و انگلستان، رساله دکتری، دانشگاه تهران (پردیس قم).
۶. خرسندیان، محمد علی (۱۳۸۳)، «بررسی حجیت علم قاضی در فقه و حقوق ایران»، مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، دوره ۲۱، شماره دوم، صص ۷۶-۵۹.
۷. خمینی، سید روح الله (۱۴۱۷ هـ.ق.)، تحریرالوسیله، جلد ۲، چاپ ششم، قم: موسسه النشر الاسلامی.
۸. سنهوری، عبدالرزاق (۱۹۷۵ م)، الوسیط فی شرح القانون المدنی، قاهره: نشر جامعه.
۹. شعرانی، ابوالحسن (۱۳۷۳ هـ.ق.)، المدخل الی عذب المنهل، دبیرخانه کنگره جهانی شیخ انصاری، چاپ اول.
۱۰. شیخ طوسی (بی تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، جلد ۴، تحقیق احمد حبیب قصیر العاملی، المطبعه العلمیه، النجف الاشرف.
۱۱. طاهری بجد، محمدعلی (۱۳۸۳)، تعیین رژیم دلایل کیفری در نظام قضایی ایران، علوم جنایی (مجموعه مقالات)، تهران: نشر سمت.
۱۲. گروه پژوهشی حقوق دانشگاه علوم اسلامی رضوی (۱۳۸۶)، ادله اثبات دعاوی کیفری، مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی.
۱۳. مجتبیوی، سیدجلال الدین (۱۳۶۶)، فلسفه در ایران، چاپ سوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۴. مغنیه، محمدجواد (۱۴۰۴ هـ.ق.)، فقه الامام الصادق، چاپ اول، قم: نشر قدس محمدی.
۱۵. مؤذن زادگان، حسنعلی (۱۳۷۹)، «علم قاضی»، مجله پژوهش حقوق و سیاست، تهران: دانشکده حقوق دانشگاه علامه طباطبایی، سال دوم، شماره‌های ۲ و ۳، صص ۲۱۳-۱۷۷.
۱۶. مهرپور، حسین (۱۳۷۲)، دیدگاه‌های جدید در مسائل حقوقی، چاپ اول، تهران: مؤسسه اطلاعات.
۱۷. نائینی، محمدحسین (۱۴۰۹ هـ.ق.)، فوائدالاصول، جلد ۳، قم: موسسه النشر الاسلامی.
۱۸. النراقی، احمد بن محمد مهدی (۱۴۱۷ هـ.ق.)، عوائد الاحکام، چاپ اول، قم: مرکز النشر التابع لمکتب الاعلام الاسلامی.

۱۹. ولایی، عیسی (۱۳۸۰)، فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول، چاپ دوم، تهران: نشرنی.
۲۰. هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۳۷۸)، بایسته‌های فقه جزا، تهران: نشر دادگستر.
۲۱. یوسفیان، بهنام (۱۳۸۱-۱۳۸۲)، طریقت یا موضوعیت ادله در حقوق کیفری ایران، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران.

